

SID



ابزارهای
پژوهش



سرویس ترجمه
تخصصی



کارگاه های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری
STES



فیلم های
آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقالات ISI

آموزش مهارت های کاربردی
در تدوین و چاپ مقالات ISI



روش تحقیق کمی

روش تحقیق کمی



آموزش نرم افزار Word برای پژوهشگران

آموزش نرم افزار Word
برای پژوهشگران

نظریه‌ی اسامی خاص منطق‌دانان مسلمان

دکتر محمدعلی عباسیان چالشتی*

مشکل معدومات، مشکل نحوه‌ی دلالت، اسم جزئی / کلی،
تمایز جمله / قضیه، قضیه‌ی شخصی / کلیه.

طرح مسئله

بر اساس یک سنت فلسفی رایج، ساختار بنیادی زبان مشابه ساختار بنیادین عالم است. ساختار بنیادی زبان دارای صورت دستوری موضوع و محمولی است، ساختار عالم هم بر بنیاد «جزئیات» و «کلیات» استوار است. جمله^(۱)، «فردوسی شاعر است»، را می‌توان دارای دو جزء دانست: «فردوسی» و «شاعر است». «فردوسی» موضوع جمله و «شاعر است» محمول آن است. وظیفه‌ی موضوع در جمله‌های حملیه، مانند «فردوسی» در جمله فوق، حکایت و دلالت بر شیئی جزئی، مانند فردوسی، است. جزئیات معمولاً

چکیده: چگونه کلمات با عالم پیوند می‌خورند؟ به عنوان مثال، چگونه اسامی خاص، مانند «سقراط» و «تهران» با اشخاص و اشیای عالم عین مرتبط می‌شوند؟ این سؤال مدتها فیلسوفان را به تأملی جدی واداشته است. مشغولیت اصلی بسیاری از فیلسوفان قرن بیستم یافتن پاسخی قطعی برای این سؤال بوده است. منطق‌دانان سنتی مسلمان معتقدند یک اسم خاص «عبارت اشاره‌ای» (در مفهوم راسلی) است که، برخلاف برداشت فرگه‌ای، صرفاً حاکی از یک شخص یا شیء، به عنوان معنی، است، بدون اینکه چیز دیگری غیر از آن شخص یا شیء مشارالیه به عنوان مفهوم دارا باشد. بر اساس این نظریه، می‌توان گفت: قضیه‌ای که توسط ادایی از یک جمله تعبیر می‌شود، نظیر جمله «سقراط فیلسوف است»، که در محل موضوع آن اسمی خاص قرار گرفته است، قضیه‌ای شخصی درباره‌ی مشارالیه آن اسم است.

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز تهران.

کلیدواژه: معنی، عبارت اشاره‌ای، عبارت وصفی عنوانی،

تمایز جمله^۱ / قضیه^۲

بسیاری از فیلسوفان، مانند راسل (30-26: 11-1910; 43-45: 1905)، فرگه (36-38: 1988; 28-29: 1892) و استراسون (191-198: 1954; 153-158: 1950)، که از جمله مهمترین صاحب‌نظران در حوزه اسامی خاص هستند، عقیده دارند که در هنگام ادای جمله‌های اخباری حملیه توسط متکلمان، از ماهیاتی معنایی به نام «قضیه» تعبیر می‌شود. قضایا معانی مدلول این جمله‌ها هستند و جمله‌ها تعبیرکننده و دال بر آنها. به نظر این افراد جمله‌های حملیه اخباری زیر، که در محل موضوع (دستوری) آنها اسمی معرفه قرار گرفته است، در زمره جمله‌هایی هستند که در هنگام ادای آنها از قضایایی به عنوان معنای مدلول تعبیر می‌شود.

(۶) «من در حال نوشتن هستم»؛

(۷) «آن مرد جاسوس است»؛

(۸) ابن‌سینا فیلسوف است»؛

(۹) «رئیس جمهور ایران عاقل است».

از نظر راسل (51: 1919; 26-28: 11-1910)، موضوع جمله‌های (۶) و (۷)، یعنی «من» و «آن مرد»، «اسم خاص محض»^۳ است.

اسامی خاص محض از جمله عبارتهایی هستند که به تنهایی و بالاستقلال واجد معنی هستند. راسل هر اسم خاص محض را «عبارت اشاره‌ای»^۴ می‌داند. معنای هر اسم خاص محض، یا عبارت اشاره‌ای، از نظر وی شخص یا شیئی معین است که آن اسم برای دلالت بر آن وضع گردیده و مستقیماً حاکی و اشاره‌کننده بر آن است. بنابراین، در هنگام ادای جمله‌های مشتمل بر عبارات اشاره‌ای، مانند جمله‌های (۶) و (۷)، قضیه‌ای تعبیر می‌شود مشتمل بر معنای عبارات اشاره‌ای، یعنی شخص یا شیء معینی که مدلول و مشارالیه عبارات اشاره‌ای است.

اشخاص یا اشیاء خاصی از عالم عین و خارج هستند. وظیفهٔ محمول هم، مانند «شاعر است» بیان و تعبیر وصف یا اوصافی از موضوع است. این اوصاف اموری هستند که افراد جزئی واجد بوده و ممکن است در آنها با افراد جزئی دیگر مشارکت داشته باشند. در حالی که شخص یا شیء موضوع مانند فردوسی، تنها یک فرد می‌باشد. به همین جهت است که بر اساس این سنت وصف محمول «کلی» و شخص یا شیء موضوع «جزئی» خوانده شده است.

بر مبنای این دیدگاه، زبان، مخصوصاً از طریق رابطهٔ دلالت اشاره‌ای موضوعات جمله‌های حملیه بر افراد جزئی با عالم عین و واقع پیوند می‌خورد. این دیدگاه با دو سؤال یا مشکل جدی ذیل مواجه می‌شود:

الف) آیامی توان به معدومات با الفاظ یا عبارات اشاره کرد یا اشاره تنها اختصاص به اشیاء و اشخاص موجود دارد؟ با این دیدگاه سه جملهٔ زیر باید جمله‌هایی صادق باشند:

(۲) «هر چیزی که مورد اشاره قرار می‌گیرد، باید وجود داشته باشد»؛

(۳) «رستم» به رستم اشاره می‌کند»؛

(۴) «رستم وجود ندارد».

اما آشکار است که سه جمله (۲)، (۳) و (۴) با یکدیگر ناسازگار و غیرقابل جمع هستند. برای اینکه دو جمله (۲) و (۳) به نتیجه‌ای متناقض با جمله (۴)، یعنی جمله (۵)، «رستم وجود دارد»، منتهی می‌شوند. ما در این مقاله از این مشکل با «مشکل معدومات» نام خواهیم برد. ب) سؤال یا مشکل دیگر این است که آیا موضوع هر جمله مستقیماً و بدون واسطه با اشخاص یا اشیاء عالم واقع پیوند می‌خورد و بر آنها دلالت می‌کند یا اینکه به صورت غیرمستقیم و توسط امری دیگر؟ ما این مشکل را هم در این مقاله «مشکل نحوهٔ دلالت» خواهیم نامید.

1. sentence

2. proposition

3. strictly proper name

4. referring expression

معنای مدلول، هستند. بنابراین قضایایی هم که با ادای این گونه جمله‌ها توسط اشخاص تعبیر می‌شوند، مشتمل بر اشخاص یا اشیاء معینی‌اند که مشارالیه آن عبارات هستند.

قضیه شخصیبه^۷ / کلیه^۸

هنگامی که عبارتی اشاره‌ای، مانند «a»، که عنوان برای شخص یا شیء معینی است، با عبارتی محمولی، مانند «G... است»، به نحوی خاص ترکیب شود جمله‌ای، مانند «G a است»، تألیف می‌شود که در هنگام ادای آن از سوی متکلم، قضیه‌ای به عنوان معنای آن جمله تعبیر می‌شود.

از دیدگاه فیلسوفان فوق این قضیه دارای ویژگی‌هایی است: الف) درباره شخص یا شیء معینی است که مدلول و مشارالیه عبارت اشاره‌ای است که در محل موضوع جمله تعبیرکننده واقع شده است؛ ب) اگر مشارالیه «a» وجود نمی‌داشت ممکن نبود چنین قضیه‌ای تعبیر شود؛ ج) تعیین این قضیه به تعیین شخص یا شیئی وابسته است که توسط «a» به آن اشاره می‌شود. ما این قضیه را «قضیه‌شیء وابسته» یا «قضیه شخصیبه» می‌نامیم.

اما هنگامی که عبارتی غیراشاره‌ای، مانند عبارت وصفی عنوانی راسلی، در محل موضوع دستوری جمله‌ای واقع شود و با عبارتی محمولی، مانند «G... است»، به نحوی خاص ترکیب شود جمله‌ای تألیف می‌شود که در هنگام ادای آن به وسیله متکلم، قضیه‌ای به عنوان معنای آن جمله تعبیر می‌شود. با توجه به اینکه عبارات غیراشاره‌ای دال و حاکی از شخص یا شیئی معین به عنوان معنی خود نیستند

برخلاف دو جمله مذکور، در محل موضوع جمله^۸، اسم خاص معمولی، یعنی «ابن‌سینا»، و در محل موضوع جمله^۹، توصیفی معرفه، یعنی «رئیس جمهور ایران»، واقع شده است. نظر راسل بر این است که اسامی خاص معمولی و توصیفات معرفه از عبارتهایی هستند که به تنهایی و بالاستقلال معنی نمی‌دهند، بدین معنی که نمی‌توان به شیء یا مفهومی اشاره نمود و آن را معنای این گونه عبارات دانست. راسل این عبارات را در واقع «عبارت وصفی عنوانی»^۵ یا «عبارت مسوّر» خوانده است. این عبارات عبارتهایی مرکب هستند که هر چندگاهی دارای موصوف‌اند^۶ اما خود به تنهایی دارای معنی نیستند بلکه اجزای مؤلفه آنها، که در تحلیل منطقی به آن اجزاء تبدیل می‌شوند، معنی دارند. از نظر وی، دو جمله مذکور در تحلیل منطقی به شکل $(\exists x) (F_x \& \forall y) (F_y \equiv y=x \& G_x)$ درمی‌آیند که فاقد جزء موضوعی به نام «ابن‌سینا» یا «رئیس جمهور» است.

بنابراین در هنگام ادای جمله‌های مشتمل بر اسامی خاص معمولی و توصیفات معرفه، مثل جمله‌های (۸) و (۹)، قضیه‌ای تعبیر می‌شود که هر چند این قضیه مشتمل بر معانی اجزای آن عبارات (مرکب وصفی عنوانی) است، اما چون خود آن عبارات به تنهایی فاقد معنی هستند، قضیه تعبیر شده مشتمل بر جزئی معنایی به عنوان معنای آن عبارات نمی‌شود. به عبارت دیگر هر چند اسامی خاص معمولی، و توصیفات معرفه، گاهی دارای (ذات) موصوف هستند ولی (ذات) موصوف جزء قضیه‌ای که با ادای جمله مشتمل بر آن اسامی و توصیفات تعبیر می‌شود نیست (Russell, 1905: 43, 45; 1910: 11- 29; 1919: 46, 48).

اما از نظر فرگه (1892: 58-61, 69-70) و استراسون (1950: 147, 158, 159)، همه موضوعات جمله‌های (۶) تا (۹)، بدون استثناء در زمره عبارتهای اشاره‌ای هستند که دال و اشاره‌کننده بر اشخاص یا اشیایی معین، به عنوان

5. denoting phrase
6. denotation
7. singular
8. general

توسط آن جمله مسوّر تعبیر می‌شود قضیه‌ای کلیه خواهد بود.

بر خلاف رأی راسل، فرگه و استراسون اسامی خاص معمولی و توصیفات معرفه را عبارات اشاره‌ای می‌دانند که در هنگام ادای جمله‌های مشتمل بر آنها، چون درباره‌ی شخص یا شیئی معین گفتگو می‌شود، قضیه‌ای شخصیه تعبیر می‌شود. اما از نظر آنان چون در هنگام ادای جمله‌هایی که در محل موضوع خود واجد عباراتی، نظیر «رستم» و «پادشاه ایران»، هستند درباره‌ی شخص یا شیئی معین گفتگو نمی‌شود، قضیه‌ای هم که با آنها تعبیر می‌شود قضیه‌ای کلیه خواهد بود (Ferge, 1892:30-42; 1988: 38,44, Strawson, 1950:156-159; 1954: 195,202).

راه‌حلهایی برای مشکل نحوه‌ی دلالت

در مورد مشکل نحوه‌ی دلالت هم راسل معتقد است اسامی خاص محض، که موضوع حقیقی و منطقی جمله‌ها هستند، مستقیماً عنوان و اشاره‌کننده به معانی خودند، یعنی اشخاص یا اشیاء معینی که اسامی برای دلالت و اشاره بر آنها وضع گردیده‌اند. بنابراین اسم خاص محض چیزی به عنوان معنی و مفهوم در برابر مصداق ندارد، بلکه مصداق آن همان معنای اوست (Russell, 1910-1911: 21,26-28; 1905:51) در حالی که توصیفات معرفه و اسامی خاص معمولی، که در حقیقت توصیفات معرفه در لباس مبدل هستند (ibid) و در زمره عبارات وصفی عنوانی‌اند، به تنهایی و مستقلاً فاقد معنی هستند هر چند ممکن است دارای (ذات) موصوف باشند (1910-1911: 29, 1905: 42-44, 47-48,55).

۹. این قضیه، اصطلاح خاص این مقاله است و نباید آن را با قضیه محصوره کلیه منطقدانان مسلمان یکسان دانست. از این قضیه هم می‌توان با جمله‌های وجودیه و هم با جمله‌های کلیه تعبیر نمود.

که آن معنی هم جزء (موضوع) قضیه تعبیر شده در ادای جمله مشتمل بر آن عبارت باشد، در این گونه موارد، نمی‌توان قضیه تعبیرشده را وابسته به آن معنی و درباره‌ی آن دانست. این قضیه را در اینجا قضیه «شیء مستقل» یا «کلیه»^۹ خواهیم خواند.

راه‌حلهایی برای مشکل معدومات

برخی مانند ماینونگ سعی کرده‌اند با انکار جمله (۲) به حل مشکل معدومات اقدام کنند. اما واضح است که لازمه این سخن انکار وجود رابطه و پیوند میان زبان و عالم واقع خواهد بود. اگر بتوان از طریق زبان، در قالب جمله‌های حملیه، مانند جمله (۱)، به اشیاء غیر موجود اشاره کرد دیگر نمی‌توان دلالت را برقرارکننده پیوند میان زبان و عالم واقع دانست.

در برابر این افراد، بسیاری هم، مثل راسل، فرگه و استراسون، تلاش کرده‌اند با نفی و تکذیب جمله (۳) مشکل را حل نمایند.

همان‌گونه که گفتیم راسل عباراتی مانند «رستم» را عبارت وصفی عنوانی یا عبارت مسوّر، می‌داند و نه اسم خاص محض یا عبارت اشاره‌ای. از نظر وی، هر جمله‌ای که در محل موضوع دستوری خود مشتمل بر وصفی عنوانی، نظیر اسم خاص معمولی یا توصیف معرفه، باشد، اعم از اینکه آن وصف دارای موصوف باشد یا خیر، تعبیرکننده قضیه‌ای کلیه است که وابسته به شخص یا شیئی نیست متصف به وصف موضوع (و محمول) می‌شود؛ البته در صورتی که وصف موضوع دارای موصوف باشد. بنابراین به اعتقاد راسل، جمله‌های مشتمل بر عبارات وصفی عنوانی فاقد شیء موصوف، نظیر «رستم پهلوان است»، در حقیقت به جمله‌ای مرکب و مسوّر، مثلاً جمله «تنها و تنها یک فرد وجود دارد که آن فرد «رستم» نامیده شده است و آن فرد پهلوان است»، تبدیل می‌شود که دیگر در محل موضوع (منطقی) آن جمله، این عبارت، مثلاً «رستم»، قرار ندارد، بلکه به جای آن عبارتی مسوّر جایگزین شده است. در این صورت قضیه‌ای هم که

دلالت

آنگونه که منطق دانان مسلمان گفته‌اند، منطق از قول شارح و حجت و کیفیت ترتیب آنها بحث می‌کند. در این مورد، آنچه حائز اهمیت و دارای نقش اساسی است، «معنی» است و نه لفظ. از دیدگاه ایشان آنچه موصل به تصور است نه لفظ جنس و فصل یا عرض خاص و عام بلکه معنای آنهاست، همچنان که آنچه موجب تحصیل تصدیق است، معنای قضایاست و نه الفاظ آنها. اما چون افاده معانی و همچنین فهم آنها بر وضع و کاربرد الفاظ متوقف است، الفاظ بالعرض و به قصد ثانی مورد توجه منطق دانان قرار می‌گیرند (قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۲۸؛ ابن سهلان، بصائر: ۶؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۸۷). بنابراین توجه منطق دانان از آن جهت به الفاظ منعطف می‌گردد که آنها «دال» بر معنی هستند. از همین جاست که مسئله دلالت الفاظ بر معانی و همچنین مباحث پیرامون آن، در منطق مورد اهتمامی خاص قرار گرفته است (قطب‌الدین رازی، همان جا).

لفظ مفرد و مرکب

منطق دانان لفظ مستعمل و معنی دار را، به اعتبار دلالت آن بر معنی، دو قسم دانسته‌اند: ۱. لفظ مرکب؛ ۲. لفظ مفرد. هرگاه لفظ دارای جزئی باشد که متکلم با آن دلالت بر جزء معنی را قصد کند آن لفظ «مرکب» است، مانند «درخت سبز»، «بیا اینجا» و «ابن سینا خردمند است». اما اگر لفظی فاقد شرایط ذکر شده در تعریف باشد آن لفظ «مفرد» خواهد بود، مانند «ا» استفهام در زبان عربی و «سعدی». ابن سهلان (۱۳۳۷: ۷) درباره لفظ مرکب و مفرد این‌گونه می‌گوید:

«و لفظ مرکب آن بود که همچنین دلالت دارد بر معنی، و هم لفظ جزو جزوها بود و هم معنی او را، و هر یکی از اجزای لفظ دلالت دارد بر جزوی از اجزای معنی او، چنان که گویی «زید خردمند است». این جمله را معنی است و «زید» که جزوی از این جمله لفظ است

برخلاف راسل، استراسون اسامی خاص و همچنین توصیفات معرفه را عبارت اشاره‌ای می‌داند که در هنگام کاربرد (اولی) آنها در ضمن ادای جمله‌های حملیه اخباری، بی‌واسطه با عالم واقع پیوند می‌خورند و مستقیماً عنوان و حاکی از اشخاص و اشیاء معینی از آن‌اند (Strawson, 1950:157-158, 164,167,169-170). بنابراین قضیه‌ای که با ادای این جمله‌ها تعبیر می‌شود، درباره اشخاص یا اشیاء معین مشارالیه آن عبارت‌هاست (ibid, 156, 158-159; 1954: 195, 202).

فرگه معتقد به وساطت در دلالت اسامی خاص و توصیفات معرفه است. از نظر وی (1892: 24-25, 27, 34-35)، اسامی خاص و توصیفات و معرفه از طریق مفهوم خود با خارج پیوند می‌خورند و از آن حکایت می‌کنند، نه اینکه به طور مستقیم اشاره‌کننده به اشخاص یا اشیاء معین باشند.

اما نظر منطق دانان اسلامی پیرامون اسامی خاص و توصیفات معرفه، و همچنین راه حل آنان برای دو مشکل اصلی مربوط به آنها چیست؟

نظریه منطق دانان مسلمان

هرچند نظریه اسامی خاص، به صورت مطروحه، نظریه‌ای مستحدث است که در دهه آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در مغرب زمین و به خصوص با نظریات فرگه و راسل پایه‌ریزی شده و از آن به تفصیل سخن گفته شده است، اما با جستجو در برخی مباحث معنایی منطق قدیم می‌توان برخی مبانی این نظریه را، مانند مباحث دلالت، جزئی/ کلی، تمایز جمله/ قضیه و قضیه کلیه/ جزئی، پیدا کرده و با قرار دادن آنها در چارچوبی جدید به ارائه نظریه‌ای پرداخت که در عین حال برای دو مشکل فوق‌الذکر هم دارای پاسخهایی باشد؛ هر چند که در برخی از اجزاء آن میان منطق دانان مسلمان اتفاق نظر وجود ندارد.

دلالت است بر جزوی از معنی جمله، و همچنین «خردمند» دلالت دارد بر جزوی دیگر».

اسم

لفظ بر سه قسم است: ادات، کلمه و اسم. هنگامی که دلالت لفظ مفرد بر معنای خود به تنهایی انجام گیرد و در این دلالت محتاج به انضمام به غیر خود نباشد، بدون اینکه به لحاظ ساختار صرفی و هیئت خود بر زمان آن معنی دلالت کند «اسم» است، مانند «آب»، «سفید»، «انسان» و «فردوسی» (ابن سهلان، ۱۳۳۷: ۱۳؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۲). به بیان دیگر، هرگاه لفظ مفرد به تنهایی شایستگی آن را داشته باشد که با آن اخبار داده شود و با هیئت و صیغه صرفی خود هم بر زمانی معین از زمان‌های سه گانه دلالت نکند، «اسم» نامیده می‌شود (قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۳۶-۳۷). از جمله احکام اختصاصی اسم آن است که، بر خلاف کلمه و حرف، می‌توان آن را به تنهایی موضوع جمله قرارداد و به مجرد ذکر آن از مسمای آن خبر داد (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۵: ۳۱۶، ۳۱۸؛ نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۳: ۱۴۰۳-۳۹/۱؛ ۱۳۶۱: ۶۶).

جزئی و کلی

منطقیون اسم را به اعتبار معنی به دو قسم جزئی و کلی تقسیم کرده‌اند. ملاک تقسیم‌بندی اسامی به جزئی و کلی معانی آنهاست. بنابراین معانی اسامی، بالذات به جزئی و کلی تقسیم می‌شود، و اسامی هم به تبعیت از آنها. به عبارت دیگر، به حسب اتصاف معنای اسم به جزئیت و کلیت است که اسم به جزئی و کلی تقسیم می‌شود در حالی که معنی، از آن حیث که موضوع له لفظ اسم است، خود مستقلاً قابل اتصاف به جزئیت و کلیت است (ابن سهلان، بصائر: ۷-۸؛ قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۴۶).

هنگامی که نفس معنی یا مفهوم تصور شده مانع از وقوع شرکت در آن باشد «جزئی» است، مانند این

انسان و زید. اما اگر نفس معنی یا حصول مفهومی در نزد عقل مانع از وقوع شرکت در آن نباشد «کلی» خواهد بود، مانند انسان، خورشید و عنقا، که در هنگام حصول آنها نزد عقل، عقل صدق آنها را بر افراد متعدد ممتنع نمی‌داند (قطب‌الدین رازی، شرح‌المطالع: ۴۸؛ ۱۳۷۳: ۴۵؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۱: ۱۷).

واجب نیست معنی و مفهوم کلی بر افراد خود صدق کند زیرا چه بسا کلی دارای افرادی باشد که صدق کلی بر آنها در خارج ممتنع باشد، علی‌رغم اینکه عقل به مجرد تصور کلی صدق آن را بر افراد منع نمی‌کند (قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۴۶). بنابراین ملاک و معیار در افراد کلی امکان فرض صدق کلی بر آنهاست. اما اینکه این افراد در خارج و یا در ذهن دارای تحقق باشند تأثیری در کلی بودن معنی و مفهوم ندارد؛ هر چند اگر شیئی در خارج و یا در ذهن شخص کلی باشد باید (یا امکان دارد) کلی، در خارج و یا در ذهن، بر آن صدق کند (همان‌جا). به عبارت دیگر ملاک کلیت شایسته بودن معنای واحد برای اشتراک میان افراد کثیر است؛ حتی اگر نه در ذهن و نه خارج هیچ کثرتی به لحاظ افراد تحقق پیدا نکند (ابن سهلان، بصائر: ۸).

منطق‌دانان کلی را به واسطه وجود یا عدم وجود افراد آن در خارج بر شش قسم کرده‌اند: ۱. کلی ممتنع الوجود در خارج، مانند اجتماع نقیضین و مربع مستدیر؛ ۲. کلی ممکن الوجودی که در خارج هیچ فردی ندارد، مانند عنقا و کوه طلایی؛ ۳. کلی‌ای که در خارج یک فرد دارد و به وجود آمدن افرادی مانند آن محال است، مانند واجب الوجود؛ ۴. کلی‌ای که در خارج یک فرد دارد و به وجود آمدن افرادی مانند آن ممکن است، مانند خورشید به عقیده قدما؛ ۵. کلی‌ای که در خارج دارای افراد نامتناهی است، مانند نفوس ناطقه بشری (کاتبی، ۴۸؛ قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۴۸؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۲-۱۳).

می‌توانند موضوع جملات شخصیه، مانند « قال الشیخ» قرار گیرند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۱: ۱۴؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۱۱۹).

نتیجه‌ای که از این مطالب می‌توان گرفت این است که بر اساس نظریه منطقدانان مسلمان کلیه اسامی معرفه، از جمله اسامی خاص و توصیفات معرفه، عبارات اشاره‌ای هستند و معنای آنها هم اشخاص و اشیاء معین خارجی است.

پیامدهای نظریات دلالت و جزئی/ کلی در نظریه اسامی خاص نظریه منطقدانان مسلمان پیرامون دلالت و جزئی/ کلی دارای نتایج و پیامدهای مهمی برای نظریه اسامی خاص است که در زیر به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. اسامی خاص معمولی، نظیر «ابن‌سینا»، از جمله اسامی جزئی هستند.

۲. اسامی جزئی، و از جمله اسامی خاص، درزمره عبارات اشاره‌ای هستند و معنای آنها هم شخص یا شیء واحد معینی است که مسمی و مشارالیه آن اسامی است.

۳. اسم خاص فاقد مسمای عینی و بدون مشارالیه وجود ندارد، هرچند اسم کلی بدون مصداق و مسمای عینی وجود دارد. در این صورت، هرگاه اسمی فاقد مسمای عینی یا فاقد شخص یا شیء معینی به عنوان مشارالیه باشد، نمی‌توان آن را عبارت اشاره‌ای دانست، بلکه در این هنگام آن اسم، اسمی کلی خواهد بود. به همین دلیل، مفاهیم معدوم نظیر عنقاء، کوه‌طلایی و شریک‌الباری، اسامی کلی خواهند بود.

۴. اسامی خاص محمول، یا مقول، بر موضوع قرار نمی‌گیرند بلکه آنها پیوسته موضوع اند و کلی هم محمول (ابن‌سینا، ۱۳۳۷: ۱۳۳؛ بصائر: ۲۲؛ قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۵: ۳۴۴-۳۴۶).

از مطالبی که پیرامون کلی گفته شده است به‌روشنی می‌توان دریافت که منطقدانان معنی را در اسامی کلی همان مفهوم می‌دانند. اما اینکه منظور آنان از معنی در جزئیات چیست تا حدی ابهام‌آلود است. گاهی آنان معنی را در اسامی جزئی، همانند اسامی کلی، معادل صورت‌های ذهنی و مفاهیم عقلانی دانسته‌اند. این‌گونه دریافت از معنی در اسامی جزئی را می‌توان از تعریفی که در مباحث آغازین این قسمت از جزئی نقل کردیم برداشت نمود. اما در موارد بسیاری هم اسامی جزئی را عبارت اشاره‌ای دانسته و معنی آنها را اشیاء و اشخاص معین خارجی دانسته‌اند. ابن‌سینا (۱۳۳۷: ۷) بر همین برداشت از معنی تصریح کرده است. او می‌گوید: «و آن را که شایستگی ندارد که به یک معنی بر چیزهای بسیار بود، بلکه جز بر یک چیز نشانند افتد، «جزوی» خوانند همچنان که «زید» که نام شخصی بعینه بود، معنی او آن شخص معین بود و آن شخص جز آن شخص نبود، هیچ چیز دیگر نبود که آن شخص تواند بودن». وی در بصائر (ص ۸) هم به اشاره‌ای بودن الفاظ جزئی تصریح کرده است.

علامه حلی (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۲، ۱۹)، نصیرالدین طوسی (همانجا؛ ۱۴۰۳: ۱۲/۱؛ ۱۳۶۱: ۱۴، ۱۷)، ابن‌سینا (۱۴۰۳: ۱۱۹)، قطب‌الدین شیرازی (۱۳۶۵: ۳۱۱) و قطب‌الدین رازی (شرح: ۴۹؛ ۱۳۷۳: ۳۴، ۳۹) هم الفاظ جزئی را عبارات اشاره‌ای دانسته‌اند که معنای آنها اشخاص و اشیاء معین مورد اشاره آنهاست. از نظر ایشان نه تنها اسامی خاص، بلکه ضمائر و هرگونه لفظ یا عبارتی که مقارن الفاظ اشاره، نظیر «این» یا «آن» قرار گیرد، اشاره‌ای است، مانند «این خورشید» و «این مرد» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۹؛ ۱۴۰۳: ۱۲؛ ۱۳۶۱: ۱۴، ۱۷؛ ابن‌سینا، بصائر: ۸).

علاوه بر این، آنان اسامی معرفه به ال، مانند «الشیخ»، را هم در زمره عبارات اشاره‌ای می‌دانند که

یا قول جازم یا قضیه؛ ۲. انشاء. «خبر» یا «قول جازم» یا «قضیه»، لفظ مرکب تامی است که به حسب ماهیت و معنای آن احتمال صدق و کذب در آن می‌رود، مانند «زید نشسته است» (همو، ۱۳۷۳: ۴۲، ۴۳).

قبلاً گفتیم که نظر منطقدان اساساً به معنی است و نه به لفظ. بنابراین اگر وی از قول شارح، حجت و کیفیت ترتیب آنها سخن می‌گوید در حقیقت، نظر او به «معانی» آنهاست و الفاظ به تبع آن معانی موردنظر قرار می‌گیرند (جرجانی، ۴۲-۴۳). در خبر یا قضیه نیز موضوع گفتگو و کانون توجه بالذات معنی است و الفاظ بالعرض و به تبع آن مورد گفتگو قرار می‌گیرند. به همین دلیل است که آنان در تعریف خبر و قضیه گفته‌اند: «ماهیت و معنای آن قابل صدق و کذب است». هر چند این منطقدانان میان لفظ مرکب تام خبری و معنای آن تمایز قایل شده‌اند، برای دلالت بر هر دو از لفظ واحد «قضیه» استفاده کرده‌اند. ما از این به بعد از لفظ مرکب تام خبری با لفظ «جمله» و از معنای آن با لفظ «قضیه» تعبیر خواهیم نمود.

گفته‌های منطقدانان مسلمان درباره ماهیت قضیه دارای وضوح و روشنی نیست و در مواردی دارای نوسان است. در مواردی آنان قضایا را ماهیاتی مرکب و از سنخ صورتهای ذهنی می‌دانند، از آن حیث که مدلول الفاظ مرکب خاصی واقع شده‌اند و آن الفاظ هم برای دلالت بر آنها وضع گردیده‌اند (قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۴۴؛ جرجانی، ۴۴؛ ابن‌سہلان، ۱۳۳۷: ۵-۶؛ بصائر: ۴۷، ۴۸، ۴۹). روشن است که این‌گونه تحلیل از ماهیت قضیه، به عنوان ماهیت ذهنی مرکبی که اجزای آن معانی و مفاهیم اجزای جمله معبر (تعبیرکننده) متناظر با آن هستند، با تحلیل و تبیین آنها از قضیه

۵. دو عبارت اشاره‌ای که مسمی و مشارالیه واحد دارند، هم معنی‌اند. با توجه به اینکه معنای عبارات اشاره‌ای اشخاص و اشیای معین مورد اشاره آنهاست، در این صورت، می‌توان هر کدام از آن دو عبارت اشاره‌ای را، که در محل موضوع جمله حمله ادا شده قرار گرفته‌اند، جایگزین یکدیگر نمود بدون اینکه در معنای جمله، یعنی قضیه تعبیر شده، تغییری حاصل شود.^{۱۰}

۶. جمله‌های حمله مشتمل بر عبارات اشاره‌ای، که در محل موضوع و محمول خود از دو عبارت اشاره‌ای هم معنی تألیف یافته‌اند، اخباری و آگاهی‌بخش نیستند.

۷. جمله حمله‌ای که در محل موضوع خود مشتمل بر اسمی خاص است، جمله‌ای شخصی است و قضیه‌ای که با ادای این گونه جمله‌ها تعبیر می‌شود هم قضیه‌ای شخصی است که موضوع آن، معنی یا مشارالیه آن اسم و محمول آن هم، در صورتی که اسم باشد، معنی و وصفی کلی است. نتیجه اخیر در نظریه اسمی خاص منطقدانان مسلمان دارای اهمیت و جایگاهی ویژه است، به همین دلیل هم از سوی ما در مباحث و مطالب بعدی مورد تأکید و توجهی خاص قرار گرفته است.

منطق‌دانان مسلمان و تمایز جمله / قضیه

منطق‌دانان لفظ مرکب را به تام و ناقص تقسیم کرده‌اند. از نظر آنان هر لفظ مرکبی که معنای آن تمام و کامل باشد، به گونه‌ای که مخاطب پس از شنیدن آن منتظر لفظی دیگر نباشد تا معنای آن را کامل کند، «لفظ مرکب تام» است (قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۴۲). به دیگر سخن «مرکب تام» لفظی است که بعد از ادای آن سکوت بر آن جایز باشد، مانند «زید ایستاده است». لفظ مرکب تام هم بر دو قسم است: ۱. خبر

۱۰. این حکم در متون و جمله‌های مصداقی (extentional) صدق می‌کند و نه در متون و جمله‌های مفهومی (intentional).

شخصیه در تعارضی آشکار است.

اقسام جمله / قضیه

قضایا، و به تبع آنها جملات، بر دو قسم‌اند:
 ۱. شرطیه؛ ۲. حملیه. هر یک از این دو قسم هم یا
 موجب است و یا سالبه. «قضیه حملیه» مرکب تام
 معنایی است که در آن به صدق معنای جزء دوم
 (محکوم به یا محمول) بر آن چیزی که معنای اول
 (محکوم علیه یا موضوع) بر آن صدق می‌کند، حکم شود
 (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۳۸). در حملیات معنایی را که بر
 شیء صادق است «محکوم به» یا «محمول» و آن
 معنایی را هم که محکوم به بر آن صدق می‌کند،
 «محکوم علیه» یا «موضوع» نامیده‌اند. قول مشهور این
 است که هر یک از قضیه و جمله حملیه هم به اعتبار
 موضوع به چهار قسم تقسیم می‌شوند: ۱. شخصی؛
 ۲. طبیعی؛ ۳. مهمله؛ ۴. محصوره.

قضیه / جمله شخصی و راه حل منطق دانان مسلمان برای مشکل نحوه دلالت

با بهره‌گیری از تمایز منطق دانان میان جمله و قضیه
 می‌توان گفت: «قضیه شخصی» قضیه حملیه‌ای است
 که موضوع و محکوم علیه در آن شخص یا شیء معین
 مشارالیه با عبارتی اشاره‌ای باشد، مانند فردوسی در
 این قضیه که «فردوسی شاعر است». «جمله شخصی»
 هم جمله‌ای است حملیه که موضوع لفظی (ذکری) آن
 اسمی جزئی، یعنی عبارتی اشاره‌ای باشد، مانند
 «فردوسی شاعر است»^{۱۱}. بنابراین، در هنگام ادای
 جمله‌های شخصی، که در محل موضوع لفظی خود
 مشتمل بر اسامی خاص هستند، مانند جمله‌های
 «فردوسی شاعر است» و «زید ایستاده است»، قضایایی
 شخصی تعبیر می‌شود که موضوع و محکوم علیه در
 آنها اشخاص و اشیاء عینی است که مشارالیه آن

۱۱. مکرر گفتیم که از نظر منطق دانان مسلمان اسامی خاص، مانند «ابن‌سینا»
 در زمره عبارات اشاره‌ای هستند.

همان‌گونه که در قسمت قبل هم اشاره شد و در
 مباحث بعد هم به تفصیل خواهد آمد، نظریه غالب در
 میان منطق دانان این است که معانی اسامی جزئی،
 ماهیات عینی و ذوات معین مورد اشاره به آنهاست.
 این ذوات همچنین جزء و موضوع قضایایی هستند
 که با ادای جمله‌های مشتمل بر آن عبارات اشاره‌ای
 تعبیر می‌شوند. به عنوان مثال، از نظر آنان در حقیقت
 شخص زید، و نه مفهوم و تصور ذهنی او، جزء قضیه
 شخصی زید نشسته است می‌باشد، که با ادای جمله
 «زید نشسته است» تعبیر می‌شود. بنابراین اگر خود
 اشخاص و اشیاء عینی جزء و موضوع قضایای شخصی
 هستند، دیگر نمی‌توان به صورت کلی ادعا نمود که قضیه
 ماهیت و مفهوم ذهنی مرکب و مشتمل بر معانی و
 مفاهیم اجزاء جمله تعبیرکننده متناظر با آن است.

به رغم این ابهام و تعارض، منطق دانان برای
 قضیه ویژگی‌هایی را برشمرده‌اند، از جمله اینکه:

۱. قضیه معنای مدلول تعبیرشده با ادای جمله
 است؛ ۲. قضیه ماهیتی مرکب از معانی اجزای جمله و
 همچنین هیئت تألیفی جمله است؛ ۳. قضیه بالذات
 قابل صدق و کذب است و جمله هم به تبعیت از آن؛
 ۴. قضیه در نزد عقل با دارا بودن قابلیت صدق و
 کذب از دیگر ماهیات متمایز می‌گردد؛ ۵. برای آگاهی
 از قضیه باید از معانی اجزای جمله تعبیرکننده آن
 آگاهی یافت (قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۴۶).

با توجه به این ویژگی‌ها می‌توان گفت: «قضیه»
 ماهیتی غیرزبانی است که مشتمل بر معانی اجزاء و
 همچنین هیئت تألیفی جمله معبر متناظر با آن است و
 برای آگاهی یافتن از آن باید از معانی اجزای جمله متناظر
 با آن آگاهی پیدا نمود. همچنان که در تعریف دلالت
 لفظی وضعی آمد، شرط آگاهی آن است که شخص از
 وضع الفاظ برای معانی خود آگاه باشد.

مسوّر است (جرجانی، ۸۸؛ قطب‌الدین رازی، ۱۳۶۳: ۸۸؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۵۴). به عبارت دیگر قضیه محصوره قضیه حملیه‌ای است که در آن افراد معنی و طبیعت کلی موضوع قرار گرفته باشد و کمیت آن افراد نیز معلوم شده باشد (همان: ۵۴-۵۵). «جمله محصوره» هم جمله حملیه‌ای است که در آن اسمی کلی موضوع قرار گرفته و تعبیری از این‌گونه قضیه است. بنابراین از ترکیب اسمی کلی، مانند «انسان»، با یک سور، مانند «هر»، لفظ و عبارتی مرکب پدید می‌آید که منطق‌دانان آن را «عبارت مسوّر»، یا «عبارت وصفی عنوانی»، خوانده‌اند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۱: ۸۷-۸۸).

قضیه و جمله محصوره هم چهار قسم است:

۱. موجه‌کلیه؛ ۲. موجه جزئی؛ ۳. سالبه‌کلیه؛ ۴. سالبه جزئی. هرگاه حکم در قضیه محصوره بر همه افراد موضوع، یعنی بر یک یک افراد (کل واحد واحد) موضوع باشد، آن را «کلیه» (موجه یا سالبه) گویند و هنگامی که حکم در آن قضیه بر بعضی از افراد موضوع باشد قضیه محصوره را «جزئی» (موجه یا سالبه) می‌نامند. قضیه محصوره موجه (کلیه یا جزئی) هم مرکب تام معنایی است که در آن به صدق معنای جزء دوم (محمول یا محکوم‌به) بر آن چیزی که معنای اول (موضوع یا محکوم علیه) بر آن صدق می‌کند حکم شود و کمیت مصادیق معنای اول (افراد موضوع) هم تعیین شده باشد. بر اساس این کلام در قضیه حملیه محصوره در واقع بر مصادیق و افراد معنای موضوع حکم می‌شود. جمله محصوره موجه (کلیه یا جزئی) هم جمله حملیه‌ای است که در هنگام ادای آن، از این قضیه تعبیر شود. به عبارت دیگر،

اسامی و همچنین متعلق حکم واقع شده‌اند. در صورت ارضای وصف محمول توسط آن اشخاص یا اشیاء، و به عبارت دیگر صدق وصف محمول بر آن اشخاص یا اشیاء، این قضایا صادق خواهند بود و الا کاذب. باتوجه به اینکه تعین و تشخیص قضیه شخصیه‌ای که با ادای جمله‌های مشتمل بر عبارات اشاره‌ای تعبیر می‌شود به تعین و تشخیص شیء یا شخصی وابسته است که با عبارت اشاره‌ای به آن اشاره می‌شود، موضوع این قضایا ضرورتاً باید دارای وجود باشد.

بر اساس آنچه تاکنون از نظریه اسامی خاص منطق‌دانان مسلمان آشکار گشت، می‌توان گفت منطق‌دانان مسلمان، برخلاف فرگه و همانند استراسون و راسل (در اسامی خاص محض) معتقدند که اسامی خاص بی‌واسطه با عالم واقع پیوند می‌خورند و مستقیماً دال و اشاره کننده به اشخاص و اشیاء معینی از عالم خارج، به عنوان معانی، هستند. بنابراین قضیه‌ای هم که توسط ادای جمله‌های مشتمل بر آنها تعبیر می‌شود، درباره آن اشخاص یا اشیاء معین مشارالیه است.

اما اگر جمله‌ای در محل موضوع لفظی یا دستوری خود مشتمل بر اسمی باشد که آن اسم دال و اشاره کننده بر شخص یا شیئی معین نباشد، مانند «سیمرغ در کوه قاف زندگی می‌کند»، و «اجتماع نقیضین» در «اجتماع نقیضین با اجتماع ضدین مغایر است»، در هنگام ادای آن جمله‌ها قضیه‌ای تعبیر می‌شود که نمی‌توان آن را شخصیه دانست بلکه این قضیه لزوماً کلیه خواهد بود. اما اینکه چطور و چگونه، در مباحث آینده روشن خواهد شد.

قضیه محصوره^{۱۲}

هرگاه موضوع، یا محکوم‌علیه، قضیه حملیه معنایی کلی باشد و کمیت افراد موضوع نیز، به لحاظ کلیت و بعض، بیان شده باشد، آن قضیه «قضیه محصوره» یا

۱۲. دو قسم دیگر از قضیه حملیه به اعتبار موضوع، قضیه «طبیعی» و قضیه «مهمله» هستند. منطق‌دانان، چون مهمله را در حکم محصوره دانسته‌اند، برای آن حکمی مستقل قایل نشده و از آن جداگانه بحث نکرده‌اند. ما هم به تبعیت از ایشان در متن مقاله از این قضیه ذکری به میان نیاورده‌ایم. از قضیه طبیعی هم به علت عدم ارتباط آن با موضوع بحث، سخنی به میان نیاورده‌ایم، هر چند که برخی نیز آن را در حکم قضیه شخصیه دانسته‌اند.

جمله محصوره موجهه (کلیه یا جزئیه) جمله‌ای است حملیه که در محل موضوع خود دارای اسمی مسور باشد، مانند «هر انسانی حیوان است» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۳۸-۴۱، ۵۴: ۱۳۶۱-۱۸-۱۹؛ قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۵: ۳۴۴-۳۴۵؛ ابن‌سہلان، بصائر: ۴۹، ۵۰-۵۱؛ جرجانی، ۸۸؛ قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۸۸).

که منطق‌دانان در محصورات حکم را بر « ذات موضوع» مثلاً ذات «ج»، دانسته‌اند و ذات موضوع هم یک یک افرادی هستند که وصف موضوع بر آنها صدق می‌کند. بنابراین آن چیزی که توسط آن از ذات موضوع تعبیر می‌شود عنوان و وصف موضوع است، که در اصطلاح هم آن را «وصف عنوانی» نامیده‌اند. در جمله فوق عبارت وصفی عنوانی، یا عبارت مسور، «کل ج» و معنای وصفی عنوانی هم معنای آن عبارت در قضیه تعبیر شده است. به عنوان مثال هنگامی که گفته می‌شود «کل انسان حیوان» موضوع در قضیه معبر متناظر با آن، ذوات انسانی، یعنی حسن، حسین، زهرا، مریم و سایر افراد انسانی است که وصف عنوانی انسان بر آنها صدق می‌نماید.

نتیجه اینکه، از نظر منطق‌دانان مسلمان عبارات وصفی عنوانی، مانند «کل ج»، دارای معنی هستند^{۱۴} و معنای آنها هم جزء قضیه‌ای است که با ادای جمله‌های مشتمل بر آنها، مانند «کل ج ب»، تعبیر می‌شود. اما این معنای وصفی عنوانی در حقیقت موضوع قضایا نیست، بلکه موضوع قضایا ذوات افرادی هستند که به اوصاف عنوانی مذکور متصف می‌شوند.^{۱۵}

عقدالوضع و عقدالحمل

منطقیون قضیه حملیه محصوره (موجهه) را به سه امر تحلیل می‌کنند: ۱- ذات موضوع ۲- عقدالوضع ۳- عقدالحمل. «ذات موضوع» توضیح داده شد که چیست. «عقدالوضع» هم اوصاف ذات موضوع به

۱۳. به خاطر همین شباهت‌هاست که ما در این مقال «denoting phrase» را به «عبارت وصفی عنوانی» ترجمه کردیم.

۱۴. در مباحث آینده روشن می‌شود که آیا معنای وصفی عنوانی در زمره ماهیات عینی و خارجی است یا اینکه از قبیل مفاهیم و تصورات ذهنی.

۱۵. همان‌گونه که مشهود است تحلیل منطق‌دانان مسلمان از عبارات وصفی عنوانی با تحلیل راسل از آنها بسیار شبیه است، تنها تفاوت در این است که منطق‌دانان مسلمان هم برای اوصاف عنوانی و هم برای اجزاء منطقی آنها قایل به معنی هستند در صورتی که راسل تنها برای اجزای آن عبارات در تحلیل منطقی قایل به نقش معنایی است.

عبارت وصفی عنوانی و ذوات موضوع

نظریه منطق‌دانان مسلمان در باب «عبارات وصفی عنوانی» شباهت زیادی با نظریه راسل دارد، هرچند از جهاتی هم با آن متفاوت است.^{۱۳} منطق‌دانان لفظ دال بر کمیت افراد موضوع را که تعیین‌کننده دامنه افراد موضوع است، «سور» نامیده‌اند. هنگامی که متکلم جمله‌ای مسور (محصوره) را ادا می‌کند او در حقیقت از دامنه افراد موضوع گفتگو می‌کند (جرجانی، ۸۸؛ قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۸۸). در صورتی که سور جمله‌ای «کل» در زبان عربی، یا «هر» و «همه» در زبان فارسی، باشد هنگام ادای آن جمله از همه افراد، یعنی یک یک افراد، موضوع سخن گفته می‌شود. به عبارت دیگر، در قضایایی که با ادای جمله‌های محصوره کلیه تعبیر می‌شوند، حکم بر یک یک افرادی است که معنای موضوع بر آنها صدق می‌کند. بنابراین در جمله «کل ج ب» معنی و مقصود از سور «کل» یک یک افرادی خواهد بود که وصف ج بر آنها صدق می‌کند. تنها در این صورت جمله «کل ج ب» آگاهی‌بخش و مفید معنی است (ارموی، ۱۲۷؛ قطب‌الدین رازی، شرح: ۱۲۷؛ ۱۳۷۳: ۸۸، ۹۱-۹۲؛ جرجانی، ۹۱-۹۲؛ ابن‌سہلان، بصائر: ۲۱-۲۲؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۱: ۱۸؛ قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۵: ۳۴۴-۳۴۶).

عبارت وصفی عنوانی و ذوات موضوع

بنابراین هر چند در جمله محصوره فوق لفظ یا عبارت «ج» همراه با سور «کل» به حسب ظاهر و ضوابط دستور زبان موضوع قرار گرفته است اما در حقیقت موضوع قضیه معبر افرادی هستند که «ج» بر آنها صدق می‌کند و عبارت «کل ج» وصف و عنوان برای حکایت از آنها قرار گرفته است. از همین جاست

بنابراین هنگامی که جمله محصوره موجب
کلیه‌ای، مانند «کل الف ب» ادا می‌شود گاهی مراد از
آن این قضیه است که: هر فردی که در خارج به الف
متصف می‌شود، چه این اتصاف در حال حکم باشد
چه قبل از حکم و چه بعد از حکم، در خارج به ب
نیز متصف می‌شود، که در این صورت آن را
«خارجیه» گویند (بهری، ۱۶۰؛ ارموی، ۱۳۰؛ خونجی، ۱۳۷۳: ۹۶،
۱۶۲؛ قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۹۵-۹۶؛ کاتبی، ۹۱). اما گاهی مراد
از جمله ادا شده «کل الف ب» این قضیه است که:
کلما لو وجد کان الف فهو بحيث لو وجد کان ب. در
این صورت آن قضیه «حقیقه» است (بهری، ۱۶۰؛ ارموی،
۱۳۰؛ خونجی، ۱۳۷۳: ۹۶، ۱۶۲؛ کاتبی، ۹۱).

قضایای خارجیه / حقیقه و راه حل منطق‌دانان مسلمان برای مشکل معدومات

با توجه به مطالب ذکر شده در باب محصورات و
اقسام دوگانه آنها، یعنی خارجیات و حقیقیات،
می‌توان به احکام و ویژگیهای مهمی از قضایای
خارجیه و حقیقه پی برد. ما در زیر به بیان برخی از
این احکام و ویژگیها پرداخته‌ایم.

الف) قضایای خارجیه و حقیقه قضایای شیء
مستقل یا کلیه، صادق یا کاذب، هستند. بنابراین
احکام و ویژگیهای آن قضایا را هم دارا خواهند بود.
ب) افراد موضوع قضایای خارجیه ضرورتاً

وصف موضوع و به عبارت دیگر، صدق وصف
عنوانی بر ذات موضوع است (قطب‌الدین رازی، تحریر، ۹۳؛
شرح المطالع ۱۳۰، ۱۳۴). اتصاف ذات موضوع به وصف
محمول و به عبارت دیگر، صدق وصف محمول
بر ذات موضوع، نیز «عقدالحمل» نامیده شده است
(قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۹۳).

از اینجا می‌توان فهمید که منطق‌دانان مسلمان
معنی را در موضوع عنوانی و محمول، بر خلاف معنی
در اسامی خاص یا عبارات اشاره‌ای، وصف و مفهوم
می‌دانند که افراد موضوع به آن متصف می‌گردند.

اما برای پی بردن به اینکه آیا آنها ذوات و افراد
موضوع را هم از قبیل ماهیات و اعیان خارجی
می‌دانند و یا از سنخ مفاهیم ذهنی، و اینکه آیا آنها
اتصاف ذوات و افراد موضوع به وصف موضوع و
محمول را در خارج می‌دانند و یا در فرض و تقدیر،
نیازمند توضیحاتی بیشتر است.

قضیه خارجیه و حقیقه^{۱۶}

بسیاری از منطق‌دانان متقدم، نظیر اثیرالدین ابهری
(۱۶۰-۱۶۱)، خونجی (۱۳۷۳: ۹۶-۹۷، ۱۶۱-۱۶۲)، ارموی (۱۳۰)،
کاتبی (۹۱، ۹۶)، قطب‌الدین رازی (۱۳۷۳: ۹۴-۹۷) و جرجانی
(۹۷-۹۴)، قضایای محصوره را به دو قسم خارجیه و
حقیقه تقسیم کرده‌اند. از نظر این افراد هنگامی که
جمله محصوره کلیه‌ای ادا می‌شود، یا اینکه حکم در
قضیه معبر متناظر با آن بر افراد موجود و محقق در
خارج است و یا اینکه حکم، به نحو کلی، بر افراد
مفروض و مقدره‌الوجود است. به عبارت دیگر، یا
اینکه ذوات و افراد موضوع در قضیه مدلول و
معبر، که به وصف موضوع و محمول متصف
می‌گردند، دارای وجود محقق خارجی هستند و یا
اینکه دارای وجود فرضی و تقدیری. در حالت اول
قضیه را «خارجیه» و در حالت دوم «حقیقه»
گویند.

۱۶. برخی از منطقیون متأخر، مانند فتاوانی (۱۳۶۳: ۱۴۳)، حاجی سبزواری
(۵۰-۴۹) و مظفر (۱۴۰۰: ۱۴۲-۱۴۳)، مقسم این قضایا را قضیه
حمله‌موجبه به لحاظ وجود موضوع دانسته‌اند. به نظر این عده قضیه
حمله‌موجبه در صدق خود ضرورتاً محتاج به وجود موضوع است. اگر
وجود موضوع در خارج باشد قضیه را «خارجیه» و اگر در ذهن باشد
«ذهنی» و در صورتی که در نفس الامر و واقع باشد «حقیقه» نامیده‌اند.
این‌گونه تحلیل و تقسیم‌بندی هستی‌شناسانه از قضایا علاوه بر اینکه ناقص
است و در برگیرنده بسیاری از قضایا نیست، با مبانی معنی‌شناسانه مورد
قبول عموم منطق‌دانان هم در تعارض است.

مانند «پادشاه فرانسه» در جمله «پادشاه فرانسه طاس است» و «مربع مستدیر» در «مربع مستدیر مستدیر است»، نمی‌توان تعبیرکننده قضایای شیء وابسته یا شخصیه دانست. به دلیل اینکه قضیه معبر با ادای این گونه جمله‌ها فاقد ویژگیهای سه گانه قضایای شخصیه است. بر اساس مطالب گفته شده تنها راهی که باقی می‌ماند این است که اسمی معدوم، مانند اسمی فوق، را عبارات وصفی عنوانی یا مسور بدانیم و جمله‌های مشتمل بر آنها، مانند جمله‌های فوق، را جمله‌های مسور یا محصوره‌ای بدانیم که در هنگام ادا، تعبیرکننده قضایایی شیء مستقل یا کلیه می‌شوند. راسل کلیه جمله‌های مشتمل بر عبارات وصفی عنوانی و از جمله اسمی معدوم را که بر اساس نظر وی در زمره عبارات وصفی عنوانی هستند به صورت وجودیه منحصره $(\exists x)(Fx \& (\forall y)(Fy \Rightarrow y=x \& Gx))$ می‌دانست که دیگر در محل موضوع خود مشتمل بر این عبارات نیستند و قضیه تعبیر شده با ادای آنها هم تنها در صورتی صادق است که این عبارات دارای موصوف باشند و آن موصوف هم به اوصاف تعبیر شده متصف گردد.

از نظر منطق‌دانان مسلمان هم جمله‌های مشتمل بر عبارات وصفی عنوانی، و از جمله اسمی معدوم (که بر اساس نظر آنان اسم کلی بوده و در زمره عبارات وصفی عنوانی هستند)، جمله‌های محصوره یا مسوره‌ای هستند که تعبیرکننده قضایای شیء مستقل یا کلیه خارجی یا حقیقیه‌اند. در صورتی که جمله‌های مشتمل بر اسمی معدوم را جمله محصوره خارجی بدانیم، چون قضیه تعبیر شده با ادای

باید دارای وجود باشند، در حالی که معدومات هم می‌توانند موضوع قضایای حقیقیه قرار گیرند (جرجانی، ۹۶؛ قطب‌الدین رازی، ۱۳۷۳: ۹۴-۹۷؛ شرح: ۱۳۱-۱۳۴؛ ارموی، ۱۳۰؛ خونجی، ۱۳۷۳: ۹۶-۹۷؛ ابهری، ۱۶۱-۱۶۷). از آنجایی که در قضیه خارجی صدق وصف موضوع و محمول بر فرد موجود و محقق در خارج است، ذات موضوع در این قضایا باید موجود باشد. اما چون در قضایای حقیقیه افراد مقدر و مفروض الوجود (اعم از موجود یا معدوم) موضوع واقع شده‌اند، ضرورتی برای وجود خارجی فرد یا موضوع نیست.

در قسمتهای پیشین گفتیم که بر اساس نظر منطق‌دانان مسلمان هرگاه اسمی فاقد مسمای عینی یا فاقد شخص یا شیء معین مشارالیه باشد، آن اسم اسمی کلی است.

ج) قضیه شیء مستقل یا کلیه خارجی‌ای که با جمله‌ای مشتمل بر اسمی کلی، مانند «کل ج ب» تعبیر شود، هم ارز با قضیه‌ای است که با جمله‌ای مشتمل بر عبارت وصفی عنوانی مانند «کل ج فی الخارج هوب فی الخارج» تعبیر می‌شود. این قضیه در صورت وجود افراد موضوع و ارضاء وصف موضوع، یعنی ج، و وصف محمول، یعنی ب، توسط افراد موضوع صادق است.

قضیه‌ای که با جمله‌ای مشتمل بر اسم کلی، مانند «کل ج ب»، تعبیر می‌شود نیز هم ارز با قضیه شیء مستقل یا کلیه حقیقیه‌ای است که با جمله شرطیه «کلما لوجود کان ج فهو بحیث لو وجد کان ب» تعبیر می‌شود. این قضیه در صورتی صادق است که فردی مفروض از افراد موضوع، اعم از موجود یا معدوم، که به موضوع، یعنی ج، متصف شود به وصف محمول، یعنی ب، هم متصف شود.

نتیجه

همان‌طور که راسل معتقد بود، منطق‌دانان مسلمان هم بر این باورند که جملات مشتمل بر اسمی معدوم را،

۱۷. هر چند همه این منطقیون متفق‌القول‌اند که موضوع قضایای حقیقیه در برگزیده معدومات ممکن است، درباره ممتنع میان آنها اختلاف نظر وجود دارد. برخی مانند کاتبی قزوینی (۹۱) و ابهری (۱۶۰-۱۶۱) موضوع حقیقیات را منحصر در افراد ممکن کرده‌اند و پاره‌ای دیگر نظیر خونجی (۱۳۷۳: ۸۹، ۹۶-۹۸) و ارموی (۲۳-۲۴) دامنه موضوع قضایای حقیقیه را به افراد معدوم ممتنع نظیر معدوم مطلق و منخسف که ماه نیست، هم کشانده‌اند.

- قطب‌الدین رازی (۱۳۷۳)، *تحریر القواعد*، با متن شمسیه و حواشی میرسید شریف جرجانی، قم، انتشارات زاهدی؛
- _____، *شرح المطالع*، با متن *مطالع*، قم، انتشارات کتبی نجفی؛
- _____ (۱۴۰۳ق)، *شرح «الشرح الاشارات و التنبیها»*، با متن و شرح خواجه، دفتر نشر کتاب؛
- قطب‌الدین شیرازی (۱۳۶۵)، *درة التاج*، به کوشش سید محمد مشکوة، تهران؛
- کاتبی، *نجم‌الدین، الرسالة الشمسية* (نک: قطب‌الدین رازی)؛
- مظفر، *شیخ محمدرضا* (۱۴۰۰ق)، *المنطق*، بیروت، دارالتعارف؛
- منطق و مباحث الفاظ (۱۳۷۰)، به کوشش مهدی محقق و توشی هیکوایزوتسو، تهران؛
- نصیرالدین طوسی (۱۳۶۱)، *اساس الاقتباس*، به کوشش مدرس رضوی، تهران؛
- _____ (۱۴۰۳ق)، *شرح الاشارات و التنبیها*، با متن و حواشی قطب‌الدین رازی، تهران؛
- _____ (۱۳۶۳)، *الجواهر النضید*، شرح علامه حلی بر منطقیات تجرید، قم؛
- Frege, G. (1892), *On sense and Reference*, [in A.W.Moore (ed.)];
- _____, "Thoughts", [in N. Salmon and S. Soames (eds.), 1988];
- Russell, Bertrand, (1905), *On Denoting*, *Mind*, 14, [in R. C. Marsh];
- _____ (1910-1911), *Knowledge by Acquaintance and knowledge by Description*, [in N.Salmon and S. Soames eds, 1998];
- _____ (1919), *Descriptions*, [in A. W. Moore (ed)];
- Salmon, N and S.Soames (eds.), (1988), *propositions and Attitudes*, Oxford University Press;
- Strawson, P.F. (1950), "On Reffering", *Mind* 59, [in E.D.Klemkel(ed),], 1971;
- _____ (1952), *Introduction to logical Theory*, London, Methuen;
- _____ (1954), *A Reply to Mr. Sellars*, *Philosophical Review*, 63, [in E. D. Klemke (ed.), 1971]. ■

آنها خارجیه است در صدق خود نیازمند فرد یا شیئی موجود در خارج است که متصف به وصف موضوع و محمول شود، پس نمی‌توان این‌گونه جمله‌ها را خارجیه و تعبیرکننده قضاای کلیه خارجیه‌ای صادق فرض نمود. اما چون قضاای حقیقیه در صدق خود به شیء یا فردی که متصف به وصف موضوع و محمول شود وابسته نیستند، در این صورت، جمله‌هایی که مشتمل بر اسامی کلی معدوم‌اند در حقیقت جمله‌های محصوره‌ای هستند که در هنگام ادا تعبیری از قضیه حقیقیه‌ای (کلیه) صادق (در صورت ارضاء شروط صدق آن توسط افراد مقدر موضوع) هستند. به عبارت دیگر، قضیه تعبیر شده با ادای جمله‌های مشتمل بر اساس معدوم، نظیر جمله «کل ج ب» قضیه حقیقیه شیء مستقل یا کلیه‌ای است که هم‌ارز با قضیه‌ای (صادق) است که با جمله شرطیه «کلمما لو وجد کان ج فهو بحیث لو وجد کان ب» تعبیر می‌شود.

منابع

- ابن سهلان، عمر، *البصائر النصیریة فی المنطق*، به کوشش شیخ محمدعبدو، منشورات المدرسه الرضویه؛
- _____، (۱۳۳۷)، *تبصره و دو رساله در منطق*، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، تهران؛
- ابن‌سینا (۱۴۰۳ق)، *الاشارات و التنبیها*، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی، تهران؛
- ابهری، اثیرالدین، *تنزیل الافکار فی نقد تنزیل الاسرار* (نک: منطق و مباحث الفاظ)؛
- ارموی، سراج‌الدین، *مطالع الانوار* (نک: قطب‌الدین رازی، شرح المطالع)؛
- تفتازانی (۱۳۶۳)، *تهذیب المنطق*، ترجمه حسن ملکشاهی، تهران؛
- جرجانی، میرسید شریف، *حواشی بر تحریر القواعد المنطقیه* (نک: قطب‌الدین رازی)؛
- حاجی‌سبزواری، ملاهادی، *شرح المنظومه*، قم، انتشارات دارالعلم؛
- خونجی، افضل‌الدین (۱۳۷۳)، *کشف الاسرار عن غوامض الافکار*، به کوشش حسن ابراهیمی نایینی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، گروه فلسفه دانشکده الهیات دانشگاه تهران؛

SID



ابزارهای
پژوهش



سرویس ترجمه
تخصصی



کارگاه های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری
STES



فیلم های
آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



تازه های آموزش
آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقالات ISI

آموزش مهارت های کاربردی
در تدوین و چاپ مقالات ISI



تازه های آموزش
روش تحقیق کمی

روش تحقیق کمی



تازه های آموزش
آموزش نرم افزار Word برای پژوهشگران

آموزش نرم افزار Word
برای پژوهشگران